

ماکس وبر: دین در برابر دنیا (خوانش قطعه دنیا‌گزینی مذهبی و جهت‌گیری آن)

محمد بیکران بهشت

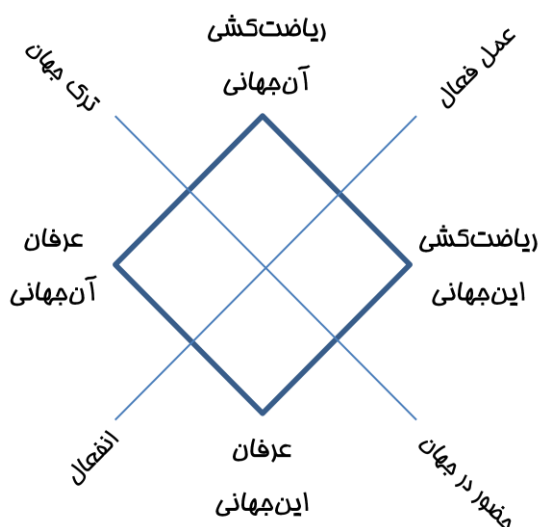
دین در برابر دنیا: این پارادوکسی است که وبر آن را مطرح می‌کند. کیرک‌گور می‌گوید: «هر کس باید میان خداوند و دنیا، خداوند و ثروت، دست به انتخاب بزند. این شرط ابدی و تغییرناپذیر انتخابی است که هرگز نمی‌توان از آن گریخت، نه، هیچ‌گاه در پهنه ابدیت».

۱- شکاف عمیقی که ماکس وبر میان دین و دنیا، ریاضت‌کشی و عرفان و دیگر دوگانه‌های مورد توجه‌اش ترسیم می‌کند، در ابتدا، ناشی از سنخ‌های آرمانی است که مبتنی بر روش‌شناسی خاص خود اوست. سنخ آرمانی ideal type ساختی مفهومی است که به شیوه عقلانی و با تأکید بر ابعاد خاصی از واقعیت که از نظر پژوهش‌گر اهمیت دارند، ساخته می‌شود. بنابراین سنخ آرمانی ابزاری برای شکل‌دادن به واقعیت جهت فهم و تحلیل آن است؛ واقعیتی که خود بی‌شکل و نامحدود است. پس کارایی و توان تحلیلی سنخ آرمانی مبتنی بر انسجام نظری و قدرت تفکیک و ایجاد تمایز در واقعیت است. همین مسئله سازش میان دو سنخ متضاد را به طور پیشینی ناممکن می‌کند. البته وبر تأکید می‌کند که چنین سنخ‌هایی فلسفه خاصی را مطرح نمی‌کنند، بلکه صرفاً ابزاری هستند که نشان می‌دهند واقعیت چه قدر به این سنخ‌ها نزدیک و یا از آنها دور است. با این حال، به نظر وبر «تحت برخی شرایط، ساختی ممکن است، معنایی فراتر از این داشته باشد» زیرا «عقلانیت رهیافت ذهنی-نظری یا عملی-اخلاقی به معنای انسجام منطقی یا غایت‌شناختی آن رهیافت، همواره بر انسان تأثیر داشته است و دارد؛ و هرچند این تأثیر محدود و ناپایدار بوده، اما همواره با دیگر نیروهای هستی‌تاریخی در تقابل قرار داشته است».

پس ساخت‌های مفهومی می‌توانند در شرایطی، از خصلت ابزاری فراتر روند، چنان که دقیقاً در همین قطعه وبر فراتر رفته‌اند. وبر در این قطعه، با ساختن سنخ‌های آرمانی از مفاهیم دینی ابزاری درست می‌کند و با آن به سراغ واقعیت می‌رود، اما دست آخر همین ابزار به معنایی فراتر می‌رسند: آنها به واقعیتی که سرنوشت ما را رگم زده‌اند، بدل می‌شوند.

۲- نقطه عزیمت وبر، دو سنخ متعارض دینداری است که تا انتها بر تمام مسیر او سایه انداخته‌اند: ریاضت‌کشی asceticism و عرفان mysticism. در ریاضت‌کشی فرد مؤمن از سوی خداوند، برای حضور و عمل در این جهان فراخوانده (calling) شده‌است. او جزئی از اسباب و علل خداوند بر روی زمین است. اراده فرد برای مشارکت در تغییر جهان تجلی و ادامه اراده الهی است. اما غایت عرفان «تصرف امر قدسی

از طریق تأمل و مراقبه است. عارف عمل در این جهان را خوار می‌شمرد. او به مثابه ظرفی است که باید برای دریافت لطف یا معرفت الهی در انتظار بماند. عارف به معنای دقیق کلمه تارک دنیا است. اما اگر ریاضت‌کشی به درون فرد معطوف و به نوعی خودسازی محدود شود، نوعی ریاضت‌کشی آن‌جهانی پدید می‌آید که با عرفان تعارض کمتری دارد. همچنین اگر عرفان به کناره‌گیری و ترک این جهان منجر نشود، نوعی عرفان این‌جهانی پدید می‌آید. شکل زیر تصویری شماتیک از انواع دین‌داری وبر است.



محور اصلی در سنخ‌شناسی نظری وبر، جایگاه «عمل» در نظام اخلاقی دین است. برای او تأثیر اخلاق عملی دین بر صور گوناگون حیات انسانی مهم‌ترین مسئله تلقی می‌شود. پس هرچند «تلفیق سنخ‌های متعارض در عمل ممکن است» اما دو نوع اصلی برای وبر همچنان ریاضت‌کشی فعالانه (این‌جهانی) و عرفان آن‌جهانی هستند: «[عارف حقیقی] خودش را با مخالفت با این جهان، مخالفت با عمل در این جهان، به اثبات می‌رساند. حال آنکه ریاضت‌کشی این‌جهانی از طریق عمل به اثبات می‌رسد».

اگر ریاضت‌کشی و عرفان، در اطراف مسیر تفکر وبر حرکت می‌کنند، «دین رستگاری» redemptive religion در مرکز تأملات او قرار می‌گیرد. دین رستگاری وعدهٔ رهایی از رنج را به انسان می‌دهد و تحقق این وعده در گرو نظام‌مند کردن و عقلانی کردن روش زندگی است. دین رستگاری بر هم زندهٔ روابط خویشاوندی‌ست: «نبوت موجب پیدایش جماعت جدیدی می‌شد که دارای هویت اجتماعی خاصی بود.» این جماعت جدید، بگذارید آن را «امت» بخوانیم، با روابط خویشاوندی سابق در تعیین هویت فردی و صورت روابط اجتماعی وارد رقابت می‌شد. در برابر روابط خویشاوندی سابق که بر پیوندهای قومی و

قبیله‌ای اتکا داشتند، امت بر پایه «اخوت مذهبی» شکل می‌گیرد: همه مؤمنان برادر یکدیگر محسوب می‌شوند. از نظر وبر این نوع روابط مبتنی بر اخوت مذهبی، در اخلاق عملی، با دو اصل همراه بوده: یکی دوگانگی اخلاقیات درون‌گروهی و برون‌گروهی و دیگری رفتار متقابل که اصلی درون‌گروهی است: «هر آنچه برای خود می‌پسندی برای دیگران نیز بپسند و هر آنچه برای خود نمی‌پسندی برای دیگران نیز نپسند». این اصول اخلاقی نتایج خاصی را در زندگی اقتصادی به دنبال داشتند: تساهل و تسامح در روابط اقتصادی درون‌گروهی و سخت‌گیری در روابط اقتصادی برون‌گروهی، در کنار کمک و دستگیری ثروتمندان از فقیران و تهیدستان، انفاق، صدقه، خیرات، همگی به وظایف اخلاقی برادران ایمانی تبدیل شد. از نظر وبر، رفتار برادرانه با دیگر پیروان برای دین رستگاری و جماعتی که این دین تشکیل می‌دهد، حیاتی است. برادری دینی در برابر فردگرایی قرار می‌گیرد. بنابراین دین رستگاری در برابر ریاضت‌کشی و عرفان قرار دارد، از نظر دین رستگاری، ریاضت‌کشی و عرفان نافی برادری هستند.

۳- دین در برابر دنیا: وبر تعارضات میان دین رستگاری و صور گوناگون زندگی دنیوی را آشکار می‌کند. دین رستگاری با حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، زیباشناختی، تمایلات جنسی و خردورزی در تعارض است. برای فهم این تعارضات باید به این مسئله توجه کرد که صور حیات دنیوی مورد نظر مبتنی بر غیرشخصی شدن و خودمختاری autonomy حوزه‌های گوناگون زندگی است: یعنی شرایطی که در آن، این حوزه‌ها از سویی، وابستگی خود را به فردیت اشخاص از دست می‌دهند و از سوی دیگر، استقلال یافته‌است و صرفاً از قواعد درونی خود تبعیت می‌کنند. بنابراین، تعارض میان دین و دنیا، هنگامی آشکار می‌شود که اصول و قواعد این حوزه‌های خود مختار و اخلاق عملی که از این قواعد منتج می‌شوند، با اصول و قواعد اخلاق دین رستگاری در تناقض و ناسازگاری و یا در معنا کردن زندگی از آنها متفاوت باشد. در ادامه، این وضعیت را در حوزه‌های مورد نظر وبر بررسی می‌کنیم.

حوزه اقتصادی: دین رستگاری مبتنی بر برادری جدی‌ترین تضاد را با حوزه اقتصاد دارد. اقتصاد عقلانی حوزه‌ای خودمختار از زندگی تلقی می‌شود که روابط درونی خود را بر مبنای «مبارزه بر سر منافع» در بازار و «پول» سامان می‌دهد. از نظر وبر «پول انتزاعی‌ترین و غیرشخصی‌ترین عنصری است که در زندگی بشری وجود دارد». به همین دلیل، هرچه نظام اقتصادی، در جریان تحول تاریخی، خودمختارتر شود و از قواعد درونی خود تبعیت کند، بیشتر از اخلاق مذهبی مبتنی بر برادری دور می‌شود. از نظر وبر، تحقق اخلاقیات اصیل دین رستگاری متکی بر وجود روابط شخصی میان انسان‌هاست، اما در اقتصاد عقلانی، روابط به بیشترین حد ممکن غیر شخصی می‌شوند. وبر رابطه میان ارباب و برده را با رابطه میان بانک وام‌دهنده و وام‌گیرنده از بانک مقایسه می‌کند: «در گذشته، تنظیم روابط شخصی میان ارباب و برده بر اساس اخلاقیات امکان‌پذیر بود و دلیل آن هم این بود که روابط شخصی بودند. اما امروز، نمی‌توان روابط میان وام‌گیرندگان از بانک و بانک وام‌دهنده را بر اساس اخلاقیات فردی تنظیم کرد و اگر هم بتوان اخلاقیات را در آن دخالت داد، دست کم معنای آن و میزان موفقیت آن متفاوت خواهد بود؛ زیرا در اینجا روابط شخصی به هیچ صورتی وجود ندارد». وبر بیان می‌کند که به لحاظ تاریخی میان مذهب و اقتصاد

سازش‌هایی صورت گرفته است و نمونه آن سرگذشت ممنوعیت رباست. اما در نهایت، «هیچ یک از مذاهب اصیل رستگاری نتوانسته است بر تعارض میان دینداری و اقتصاد عقلانی فائق آید».

وبر در ادامه بیان می‌کند که برای گریز از تعارض تنها دو راه اصولی و باطنی وجود داشته است، اخلاقیات شغلی پاک‌دینان puritans (یا همان ریاضت‌کشی فعالانه) و عرفان. در اینجا می‌توانیم ببینیم که وبر از دین رستگاری به ریاضت‌کشی و عرفان حرکت کرده است. از نظر او ریاضت‌کشی و عرفان دو پاسخ متفاوت به یک مسئله بودند: رفع تعارض دین رستگاری و حوزه اقتصاد. حال باید دید آن دو راه حل چه پاسخی به این مسئله دادند.

پاک‌دینی Puritanism جهان را محل تحقق اراده الهی دانست و بنابراین عمل خود در این جهان را نه به مثابه دستیابی به اهداف دنیوی، بلکه به مثابه وظیفه‌ای الهی تلقی کرد. بنابراین ریاضت‌کشی از سویی، عادی شدن جهان اقتصاد را می‌پذیرفت، اما از سوی دیگر، این جهان را بی‌ارزش می‌دانست. همچنین پاک‌دینی رستگاری همه انسان‌ها را ناممکن می‌دانست: یعنی رستگاری به دلایل ناشناخته در دسترس همه انسان‌ها نیست. پس در این دیدگاه برادری انسان‌ها نفی می‌شد.

از طرف دیگر، عرفان پاسخ خود را با گریز از دنیا و پناه بردن به نوعی «خیرخواهی» و عشق فارغ از هر نوع حسابگری به همه انسان‌ها به آن تعارض داد: «عارف نیک‌خواه به کسی که از او ردایش را طلب می‌کند، پیراهنش را هم می‌بخشد». بنابراین ریاضت‌کشی با دست‌کشیدن از برادری طرف نظم اقتصادی و عرفان با دست‌شستن از دنیا طرف برادری را در تعارض میان دین رستگاری و اقتصاد عقلانی گرفتند. وبر با این حرکت از دین رستگاری به سوی ریاضت‌کشی و عرفان ما را متوجه دو مسئله می‌کند: در شرایطی که عملاً دین رستگاری اصیل ناممکن شده است، از سویی، بی‌ارزش دانستن جهان در کلیت خود، نتیجه‌ای جز پذیرفتن نظم دنیا و نفی برادری در آن ندارد و از سوی دیگر، ترک دنیا و پناه بردن به عشق بلاموضوع نیز چیزی بیش از «خود فروشی مقدس روح» نیست.

حوزه سیاسی: دین رستگاری و اخلاقیات مبتنی بر برادری با نظم سیاسی این جهان نیز در تعارض است. مسئله در اینجا، نیز خودمختاری حوزه سیاست است. برای فهم این مسئله مستقیم به تعریف وبر از دولت اشاره می‌کنم: «هدف مسلم و بی‌قید و شرط دولت عبارت است از حفظ (یا تغییر) توزیع قدرت در داخل و خارج خود؛ ... دولت عبارت است از سازمانی که مدعی است کاربرد مشروع خشونت فقط در انحصار اوست و این تنها تعریفی است که می‌توان برای دولت ارائه کرد». بر همین مبنا از نظر وبر دینداری مبتنی بر خدایان متعدد با سیاست تعارض پیدا نمی‌کند. چرا که جنگ میان واحدهای سیاسی (مثلاً اقوام یا قبایل) می‌تواند با جنگ میان خدایان منطبق شود. اما مسئله دقیقاً هنگامی است که ادیان جهانی مبتنی بر اعتقاد به خدایی واحد پدید آمد. برادری نهفته در این ادیان، مرزهای سیاسی را نمی‌شناسد. یگانه جماعتی که دین رستگاری به رسمیت می‌شناسد، امت است، یعنی جماعتی که بر مبنای برادری مذهبی تشکل شده. در دین رستگاری، امت مقابل دولت-ملت قرار دارد. بنابراین مانند حوزه اقتصاد تعارض میان دین و سیاست نیز از اصل برادری پدید می‌آید. در سیاست، رسیدن به نتیجه مطلوب،

به قدرت بستگی دارد، نه به حقانیت اخلاقی و این از منظر اخلاقیات دین رستگاری قابل قبول نیست. اما تفاوتی که حوزه سیاست با حوزه اقتصاد دارد، این است که سیاست می‌تواند از ناسازگاری صرف با دین فراتر برود و با آن به رقابت بپردازد: جنگ که در مرکز سیاست قرار می‌گیرد، می‌تواند احساس برادری جدیدی ایجاد و کاری کند که جنگجو مرگ را به مفهوم مقدس آن تجربه کند. در حالت طبیعی، مبتنی بر ارزش‌های فرهنگی غیر دینی، مرگ نشان دهنده پایان زندگی است، اما در جنگ، مرگ آغازی معنادار تجربه می‌شود و «جنگجو باور می‌کند که می‌داند برای چیزی می‌میرد». بنابراین سیاست با تفسیر و معنا کردن مرگ که همواره در کانون توجه ادیان رستگاری بوده است، با دین رستگاری رقابت می‌کند. اما از دید دین رستگاری، چنین مرگی که در جنگ‌ها، صرفاً خودکشی و برادرکشی محسوب می‌شود و همبستگی پدید آمده در آن، صرفاً انعکاس خشونت است که در جنگ به چشم می‌خورد.

در اینجا، نیز وبر برای رفع تعارض همان دوگانه پیشین را مطرح می‌کند: پاک‌دینی و عرفان. پاک‌دینی با پذیرش این اصل که جهان محکوم به خشونت و توحش اخلاقی است، با تکیه بر وظیفه الهی فرد، به این جهان متوحش تن می‌دهد. عرفان با نفی همه‌جانبه سیاست «مقاومت نکردن در مقابل شرارت» را ترویج می‌کند و با شعار «پیش‌آوردن طرف دیگر صورت» رویکردی غیر سیاسی را در پیش می‌گیرد. وبر معتقد است «راه‌حل‌های دیگری که برای رفع تضاد و تنش میان سیاست و مذهب ارائه شده است، همگی آکنده از سازش‌ها و پیش‌فرض‌هایی است که بی‌تردید در نظر اخلاقیات اصیل مبتنی بر برادری، ناصداقانه یا غیرقابل قبول می‌نمایند». با وجود این، وی برخی از این راه‌حل‌ها را از نظر اصول و از نظر سنخ‌شناسی جالب توجه می‌داند.

ممکن است مرزها و شکاف‌های سیاسی با شکاف‌های مذهبی منطبق شوند. در این صورت، نوعی نظام سیاسی دینی جایگزین نظام سیاسی دنیوی می‌شود و جنگ‌های مقدس جای جنگ‌های دنیوی را می‌گیرند. نهادی که مدعی رستگار کردن مردم باشد، برای تحقق وظیفه و رسالت خود حاضر است با هر خطری در نهایت قدرت و بی‌رحمی مبارزه کند. اشرافیت خواهان رستگاری redemptive aristocracy برای اشاعه آیین رهایی‌بخش خود و دفاع و حراست از ارزش‌های مقدس، به فرمان خداوند، مجاهدان را به عرصه می‌آورند. با وجود اینها باید توجه کرد که از نظر اشرافیت میان جنگ‌های مقدس و جنگ‌های این‌دنیایی که عمیقاً بی‌ارزش تلقی می‌شوند، تفاوت وجود دارد. دین رستگاری جنگ‌های ناعادلانه، یعنی جنگ‌هایی که برای کسب قدرت سیاسی در می‌گیرند، را نمی‌پذیرد. به قول وبر «کشیدن نام خداوند به چنین مبارزات سیاسی خشونت باری طبیعتاً بردن نام او به بیهودگی تلقی می‌شود». دین ذوق محور....

اما از نظر وبر، مهم‌ترین سنخ این شکل‌های نسبی، در پاسخ به تعارض دین رستگاری و دنیا، «اخلاق اجتماعی انداموار» organic social ethics بوده است. مهم‌ترین ویژگی این اخلاق ترکیب نابرابری فره دینی با قشربندی دنیوی است. جایگاه اجتماعی و اقتصادی و سهمی که فرد از فره دینی می‌برد، سرنوشتی است که خدا برای او مقرر کرده است و در عین حال، وظیفه او در برابر خداوند منطبق بر همان جایگاه است. وبر برای روشن شدن جایگاه این اخلاق در سنخ‌شناسی خود، نسبت آن را با ریاضت کشی و

عرفان تعیین می‌کند. از نظر عمل‌گرایی انداموار رستگاری طلب *redemptive organic pragmatism*، ریاضت‌کشی این جهانی با عقلانیت شخصیت‌زدا و عرفان با فردگرایی نخبه‌گرایانه عملاً برادری دینی را نا-ممکن می‌کنند. همچنین ریاضت‌کشی و عرفان قلمرو اجتماعی را تقبیح می‌کنند و آن را بی‌معنی می‌دانند یا دست کم اهداف خداوند در مورد اجتماع را به کلی قابل درک نمی‌دانند. اما اخلاق اجتماعی انداموار «جهان را علی‌رغم همه شرارت‌هایی که در آن وجود دارد، دست کم در مقام جهانی نسبتاً منطقی درک می‌کند». در برابر این اخلاق اجتماعی انداموار، دین‌داری ذوق‌محور *virtuoso religiosity* قرار دارد که چنین نسبی‌گرایی را نامقبول و به دور از تقدس می‌داند. دین‌داری ذوق‌محور در نخبه‌گرایی به اشرافیت‌سالاری اخلاق اجتماعی انداموار نزدیک است، اما بر خلاف آن، توجیه وضع موجود را نمی‌پذیرد. از نظر وبر «تلاش حقیقتاً عارفانه و فره‌مندانه دینداران ذوق‌محور بنا به طبیعت خود، همه جا ماهیتاً غیرسیاسی و حتی ضدسیاسی بوده است. این نوع طلب رستگاری استقلال نظام غیرمذهبی را به رسمیت می‌شناسد، اما صرفاً به این دلیل که عمیقاً اعتقاد دارد، نظام غیرمذهبی از اساس و بنیاد شیطانی است؛ یا اینکه دست کم می‌خواهد در مقابل این نظام، مطلقاً بی‌اعتنایی کند؛ و از همین روست که چنین شعار می‌دهد: کار قیصر را به قیصر واگذار». با وجود اینف بر خلاف اخلاق اجتماعی انداموار که در عرصه اجتماع محافظه‌کار است و با انقلاب خصومت دارد، تحت شرایط خاص ممکن است از دینداری ذوق‌محور نتایج انقلابی پدید آید. «این مسئله طبیعتاً زمانی رخ می‌دهد که نیاز به زور... ویژگی دائمی حاکم بر جهان دانسته نشود». در اینجا نیز چرخش دین ذوق‌محور به سوی انقلاب به دو صورت است، ریاضت‌کشی یا عرفان. در ریاضت‌کشی فرد با توسل به فرمان خدا در برابر فرمان بندگان خدا، به انقلاب به مثابه وظیفه‌ای الهی رو می‌آورد. اما انقلابی شدن عرفان به چرخشی روان‌شناختی در فرد عارف مبتنی است. چرخش از تملک خداوند به تملک به دست خداوند. در چنین وضعیتی عارف منجی و پیامبری می‌شود که بشارت جهانی نو را مبتنی بر برادری می‌دهد. در حالی که انقلاب ریاضت‌کشان انقلابی کاملاً عقلانی است، انقلاب عرفانی انقلابی غیرعقلانی و هنجارشکنانه است. «برای کسی که خداوند را در تملک خویش دارد و از این طریق به فلاح رسیده است، نحوه عمل برای رستگاری هیچ اهمیتی ندارد...»

حوزه زیباشناسی: به لحاظ تاریخی هنر با مذهب ارتباطات نزدیک داشته‌است. مذهب از طرفی، منبعی بی‌پایان برای خلاقیت‌های هنری بوده و از طرف دیگر، سنتی‌کردن نوآوری‌های هنری به فرایند سبک‌سازی کمک کرده‌است. این پیوند هنر و مذهب را می‌توان در مجسمه‌سازی، موسیقی، معماری، نقاشی و غیره دید. اما «والایش یافتن *sublimation* اخلاق مذهبی و در طلب رستگاری بودن از سویی و تکامل یافتن منطق درونی هنر از سوی دیگر، موجب شده است که رابطه میان این دو در تعارض و تنش فزاینده باشد». این تعارض هم در صورت و هم در محتوای هنر پدیدار می‌شود. نخست اینکه، ادیان رستگاری صورت را امری عارضی و پست می‌دانند. دوم اینکه، هنر در جریان پیشرفت خردورزی و رشد عقل‌گرایی خود را به مثابه حوزه‌ای خودمختار تثبیت می‌کند. «پیشرفت خردورزی و رشد عقل‌گرایی این وضعیت را تغییر می‌دهد. زیرا در چنین شرایطی، هنر به جهانی تبدیل می‌شود که با آگاهی بیشتر،

ارزش‌های مستقلی را که وجودی قائم به ذات دارند جذب می‌کند. هنر صرف‌نظر از اینکه رستگاری این‌جهانی چه تعبیر و تفسیری دارد، تحقق این رستگاری را برعهده می‌گیرد. هنر رستگاری را بر مبنای روش‌های زندگی روزمره و به ویژه بر مبنای فشارهای فزایندهٔ نظری و عملی عقل‌گرایی، فراهم می‌کند» در نتیجه، به دلیل رقابتی که میان رهایی‌بخشی هنر و رستگاری دینی درمی‌گیرد، دین رستگاری با هنر دچار تنش و تعارض می‌شود و درنهایت، هنگامی که زیباشناسی جایگزین اخلاق می‌شود، فردگرایی و بی‌مسئولیتی همراه با آن با برادری دینی در تضاد قرار می‌گیرد.

اما نکتهٔ مهم این است که عبور به ریاضت‌کشی یا عرفان نمی‌تواند چنین تعارضی را رفع کند. وبر در مورد ریاضت‌کشی حرفی نمی‌زند، اما می‌توان گفت که از منظر آن، هنر نوعی گریز از وظیفهٔ الهی و تفنن است. در عرفان، از طرفی، صورت کاملاً طرد می‌شود، به این امید که در پس آن، امر مطلق و یگانگی نمودار شود. از طرف دیگر، رقابتی میان تجربهٔ منحصر به فرد هنرمند و تجربهٔ قدسی عارف پدید می‌آید. اگرچه این دو با هم قرابت روان‌شناختی دارند، اما از نگاه عارف تجربهٔ هنرمند سرشتی اهریمنی دارد. در مجموع گرچه در بعضی شرایط پیوندهایی میان دین و حوزهٔ هنر و زیباشناسی پدید آمده‌است، اما به دلیل تضاد ساختاری‌شان، تعارضات میان آنها پایدار می‌ماند.

حوزهٔ تمایلات جنسی: در اقتصاد و سیاست، تعارض با دین رستگاری در نتیجهٔ خودمختاری و غیرشخصی‌شدن حوزه‌های زندگی است که عقلانیت آنها را در برابر عقلانیت اخلاقیات دین رستگاری قرار می‌دهد. به عبارتی تعارض میان اقتصاد یا سیاست و دین رستگاری تضاد میان عقلانی و عقلانی بود. حال آنکه تعارض میان حوزهٔ تمایلات جنسی با دین رستگاری تضاد میان عقلانی و غیرعقلانی است. از نظر وبر ریشهٔ تعارض عقلانی شدن جهان‌شمول فرهنگ است. هرچه‌قدر حوزه‌های مختلف زندگی روزمره نظام‌یافته‌تر و عقلانی‌تر شده‌اند، میل جنسی که عنصری است غیرعقلانی با والایش بیشتر توانسته به سرچشمه‌های حقیقی حیات متصل و در برابر سببیت جهان عقلانی مقاومت کند. همین رانده‌شدن میل جنسی به «غیرعقلانیت» موجب تضاد آن با اخلاقیات دین رستگاری شده‌است. از دیدگاه دین رستگاری، رابطهٔ جنسی در هر حال، با توحش و حیوانیت پیوند دارد. این نگاه در شکل افراطی‌تر در ریاضت‌کشی دیده می‌شود. در آنجا، میل جنسی کاملاً تقبیح می‌شود، اما میل جنسی با والایش خود از طبیعت‌گرایی فاصله می‌گیرد و در پیوند با نفس زندگی تجربه‌ای را پدید می‌آورد که با تجربهٔ عرفانی در رقابت است....

اما مانند حوزهٔ زیباشناسی، ریاضت‌کشی و عرفان نمی‌توانند پاسخی به تعارض میان میل جنسی و دین رستگاری باشند. در ریاضت‌کشی عقلانی این‌جهانی در تحلیل نهایی همهٔ تمایلات شهوانی بقایای هبوط انسان تلقی می‌شود. بر همین مبنای نوع ریاضت‌کشی میل جنسی را بنا بر خواست خداوند در چارچوب ازدواج نظم و نسق می‌بخشد؛ اما در هر حال میل جنسی همواره امری شهوانی است و خارج کردن آن از حالت طبیعی و تبدیل آن به مقوله‌ای فرهنگی نوعی بت‌پرستی تلقی می‌شود. در ریاضت‌کشی آن‌جهانی روحانیان تارک دنیا، نیز میل جنسی شدیداً تقبیح شده و نیرویی شیطانی تلقی می‌شود که رستگاری آن‌جهانی را به خطر می‌اندازد و نفی می‌شود. در نسبت با عرفان از خود بی‌خود شدن عاشقانه

قرابت‌های روان‌شناختی با خلسه‌های عرفانی پیدا می‌کند، اما همین قرابت نوعی تنش و رقابت و رابطه‌ جایگزینی میان آن دو پدید می‌آورد. از دیدگاه روابط عاشقانه، تجربه‌های بی‌هدف عرفانی در برابر تجربه‌ اتصال به نفس زندگی در رابطه جنسی رنگ می‌بازد....

حوزه خردورزی: از نظر وبر تعارض میان دین و حوزه دانش عقلانی از همه تعارضات دیگر جدی‌تر و شدیدتر است. گرچه میان دین و عقلانیت سازش‌هایی پدید آمده‌است، به ویژه در ادیانی که «آموزه» بیشتری داشته‌اند، اما درنهایت این تعارض گریزناپذیر است. از طرفی، تأملات فلسفی معمولاً به سهولت به شکاکیت می‌انجامند. از طرف دیگر، دانش‌های عقلانی و تجربی به افسون‌زدایی جهان می‌انجامند. ریاضیات و علوم تجربی یافتن معنا در رویدادهای جهان را رد می‌کند، حال آنکه دین در پی معنای غایی جهان است. «رشد عقل‌گرایی در علوم تجربی در هر حال دین را از قلمرو عقلانی به قلمرو غیرعقلانی سوق می‌دهد». از نظر دین رستگاری، دانش به دست‌آمده در علوم طبیعی و تجربی هیچ ربطی به رستگاری انسان ندارد....

۴- وبر بدون اینکه صراحتاً از دین خاصی نام ببرد، به نوعی، عقلانیت دینی را نقد می‌کند.

پیدایش اندیشه دینی با اندیشه عدالت پیوند دارد: «انسان شاهد رنج‌ها و مصیبت‌های ناعادلانه بود و مشتاق بود که توزیع نابرابر خوشبختی فردی در این جهان، به نحوی عادلانه جبران می‌شود». به این معنی که انسان جهان را علی‌رغم همه ناعادالتی‌های آن، به نحوی معنی‌دار، درک می‌کرد. «همه ادیان این نکته را پیش‌فرض می‌دانند که مسیر حرکت جهان دست‌کم تا آنجا که به منافع انسان‌ها مربوط می‌شود به نحوی معنی‌دار است». جبران عادلانه یا باید در همین جهان تحقق یابد و یا در جهان دیگر. اما راه حل جبران عادلانه این جهانی احتمالش کمتر است: «حقیقت مسلم این است که رنج همیشه وجود داشته است» از نظر وبر «راه حل آن جهانی مسئله نیز کمتر محتمل و حتی معنی‌دار جلوه می‌کند». وبر در اینجا استدلال روشنی برای رد راه حل آن جهانی مسئله نمی‌آورد. شاید بتوان گفت اعتقاد به جهان دیگر و جبران عادلانه در چارچوب آن، مادام که انسان در چارچوب قواعد این جهان زندگی می‌کند، به امیدی ناب بدل می‌شود، اما چنین امیدی همواره در مواجهه با رنج، در تجربه زیسته انسان، در همین جهان، تهدید می‌شود و از این منظر ممکن است معنای خود را از دست بدهد (اما مگر خود ایمان امید ناب نیست؟ به قول کیرکگور ایمان به امر محال). این استدلال در اینجا ناقص باقی می‌ماند و من هم آن را به همین شکل می‌گذارم. به هر حال از نظر وبر راه حل آن جهانی مسئله ناعادالتی قانع‌کننده نیست. وقتی راه حل مسئله در جهان پسین یافت نمی‌شود، جهان پیشین راه حل تلقی می‌شود. وقتی اصل عقلانی پاداش و مجازات کمتر قابل قبول به نظر رسید گستردگی جهانی رنج با اصلی غیر عقلانی‌تر جایگزین می‌شود؛ و آن اصل «گناه نخستین» است. بر مبنای این آموزه، «رنج این جهان مکافات آن گناه و یا وسیله برقراری نظم و انضباط است». (این برگرداندن رنج این جهان به گناهی در جهان پیشین در آموزه هندی «کارما» نیز دیده می‌شود). طبق آموزه گناه نخستین جهان به لحاظ اخلاقی جهانی ناقص است. این نقص مطلق وقتی در کنار خصلت گذرا بودن زندگی این جهانی قرار می‌گیرد، انسان را به بیهودگی امور جهان و مهم‌تر از

بیهودگی ناعدالتی و رنج، آگاه می‌کند. اما این بیهودگی و بی‌ارزش شمردن، تنها به امور شر محدود نمی‌شود، بلکه امور خیر را نیز در برمی‌گیرد، چرا که مرگ میان خیر و شر تفاوتی نمی‌گذارد. بنابراین جهان بیش از پیش بی‌ارزش شمرده می‌شود. در اینجا برای وبر مسئلهٔ «ارزش‌ها» اهمیت می‌یابد. وبر از دو نوع ارزش صحبت می‌کند. ارزش‌های فارغ از زمان و ارزش‌های فرهنگی. ارزش‌های فارغ از زمان دقیقاً به خاطر همین خصلت فرازمانی خود تقدیس می‌شوند و بنابراین تحقیقشان در فرهنگ اهمیت می‌یابد، اما در عین حال، اهمیت تداوم زمانی عینیت یافتنشان از دست می‌رود. به عبارت دیگر، این ارزش‌ها در همان حال که تقدیس می‌شوند و در فرهنگ تحقق می‌یابند از عینیت‌یابی به طور انضمامی دور می‌شوند. از منظر همین جایگاه استعلائی فرامکان-فرازمان است که ارزش‌های فرهنگی محدود در زمان و مکان، محکوم می‌شوند. این ارزش‌ها که به فره ذهن و یا ذوق و سلیقه بستگی دارند، متکی بر شیوه‌های زندگی و نظام تعلیم و تربیتی هستند که تفاوت‌های منزلتی را در خود نهادینه می‌کنند و از این جهت با خواست برادری تعارض دارند. حال می‌توان منظور وبر را بهتر درک کرد: او می‌خواهد بگوید که مسیحیت با طرح مسئلهٔ گناه نخستین و در نتیجه، طرد و نفی اخلاقی جهان تجربی همهٔ امور این جهان را به گناه آلوده کرده‌است. وبر به تعارضات میان حوزه‌های زندگی با دین رستگاری برمی‌گردد. سیاست، اقتصاد، میل جنسی، همگی عشق برادرانه را طرد می‌کنند و البته این طرد و نفی به صورت امری فردی و شخصی نیست، بلکه امر غیرشخصی و مستقل از افراد است: «در زمان حاضر، معصیت (گناه مذهبی) ممکن است نه تنها عاملی باشد که گه‌گاه از انسان سرمی‌زند، بلکه چه بسا جزئی جدایی‌ناپذیر از کل فرهنگ، از کل رفتار و سلوک انسان در جهان متمدن و از کل ساختار زندگی باشد. به همین دلیل ارزش‌های غایی‌ای که این جهان عرضه کرده است، به نظر می‌رسد که با بزرگترین گناه همراه‌اند».

وبر بدون اینکه به طور صریح اشاره کند، باز هم مسئلهٔ راه‌های برون رفت از این وضعیت را پیش می‌کشد: ریاضت‌کشی و عرفان.

پاسخ ریاضت‌کشی به این وضعیت فرو رفتن بیشتر در آن، تحت مفهوم «وظیفه» beruf است. فرد پیوریتن موظف است در جهان سیاسی اقتصادی و فرهنگی شرکت کند، هرچند که خود می‌داند که این جهان به گناه آلوده شده است. اما این نحوهٔ برخورد، تنها به بی‌معنایی و تناقض بیشتر می‌انجامد: «کل فرهنگ همچون رهایی انسان از چرخهٔ از پیش تعیین شدهٔ حیات طبیعی جلوه می‌کند. به همین دلیل، هر گامی که فرهنگ به جلو بر می‌دارد به نظر می‌رسد که محکوم به آن است که به نوعی بی‌معنایی مخرب‌تر منجر شود. اما به نظر می‌رسد که پیشرفت ارزش‌های فرهنگی به نیرویی تبدیل شده که در خدمت اهداف بی‌ارزش و در عین حال متناقض و نافی یکدیگر در آمده است. پیشبرد ارزش‌های فرهنگی هرچه بی‌معنی‌تر به نظر می‌رسد بیشتر به وظیفه‌ای مقدس و نوعی رسالت calling تبدیل می‌شود». بدون شک وبر مفهوم رسالت را در اشاره به اخلاق پروتستان به کار برده‌است.

از طرف دیگر، از نظر وبر تلاش‌های عرفانی برای رستگاری نیز شکست می‌خورند. چرا که فره خاص چنین تلاش‌هایی در دسترس همه نیست. بنابراین رستگاری عرفانی نیز مبتنی بر نوعی اشراف‌سالاری

است؛ چرا که امکان چنین تلاش‌هایی تنها برای قشرهای خاصی فراهم است که به ویژه از دغدغه‌های اقتصادی فارغ هستند. چنین عرفانی امکان رستگاری همه انسان‌ها را نفی می‌کند.

حال می‌توان فهمید، کاری که وبر در این مقاله، انجام داده است دقیقاً چیست: حمله به مسیحیت و به دنبال آن حمله به پروتستانتیسم و عرفان‌گرایی که پاسخی به آن بوده‌است. مسیحیت با طرح گناه نخستین شکاف عمیقی میان این‌جهان و آن‌جهان و ارزش‌های دنیوی و ارزش‌های متعالی آن‌جهانی ایجاد و این‌جهان را در گناه رها کرد. پروتستانتیسم با تکیه بر مفهوم وظیفه انسان را در جهان گناه آلود غرق و آن را از معنا تهی می‌کند و عرفان نیز با پدید آوردن نوعی اشرافیت به ایده رستگاری همگانی خیانت می‌کند.

۵- کیرک‌گور می‌گوید: «هر کس باید میان خداوند و دنیا، خداوند و ثروت، دست به انتخاب بزند. این شرط ابدی و تغییرناپذیر انتخابی است که هرگز نمی‌توان از آن گریخت - نه، هیچ‌گاه در پهنه‌ی ابدیت». وبر راه را برای گرفتن چنین «تصمیمی» می‌بندد. او ما را در دره‌ای که میان این دو حفر کرده است تنها رها می‌کند.

نقد

"مردمی شدن" دکتر علی شریعتی [محمد رضا

کلاهی]

